

## اجتهادات خلفای اول و دوم در مقابل نص قرآن کریم و پیامبر اکرم (ص)

حسن حیدری<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۷/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۷/۱۹

### چکیده

از نگاه همه مسلمین جهان سعادت دنیوی و اخروی یک انسان منوط به تبعیت از خداوند منان و پیامبر عظیم الشان است. امروزه همگان واقف به این هستند که دین مبین اسلام دارای نظامی دقیق و قوانین حکیمانه ای بوده و تمام مسائل زندگی انسان را با رعایت عدالت مورد توجه قرار داده است. و می دانند که دین مبین اسلام از تمدنی حکیمانه و معتدل برخوردار بوده و تمام ساکنان زمین با همه اختلافی که دارند می توانند از آن بهره مند شوند. شارع مقدس اسلام در تمامی موضوعات مورد نیاز بشر حکم صادر نموده و موضوعی را بدون اینکه بیان کند باقی نگذاشته؛ و خردمندان به راحتی میتوانند به آن احکام شناخت پیدا کنند. و ممکن نیست خداوند منان بندگانش را به حال خود رها کرده تا دین او را بازیچه هوی و هوس خود قرار دهند و این یک امر مسلم و بدیهی میباشد؛ بلکه آنها را مرتبط با دو ثقل و ریسمان الهی کرد. از حیث دلالت بر معنی در متون دینی نیز اختلاف وجود دارد و همه شان یکان نیستند؛ یعنی همان گونه که به تصریح قرآن کریم، آیات قرآن محکومات و متشابهاتی دارند، سخنان پیغمبر خدا و ائمه معصوم نیز گاهی صراحتاً بر معنای خاصی دلالت می کنند، بدون اینکه احتمال معنای دیگر داده شود؛ و گاهی ظاهر است در یک معنا، با وجود احتمال یک معنایی دیگر؛ تلاش ما در این نوشتار این است که در ابتدا مفاهیم «اجتهاد»، «نص» را در حد توان تحلیل و بررسی و به دلایل بطلان اجتهاد در مقابل نص را پرداخته و بر اساس منابع عامه و شیعه اثنی عشریه موارد اندکی از اجتهادات خلفای اول و دوم را در حد وسع نوشتار تبیین کنیم.

کلید واژگان: نص، ظاهر، اجتهاد، مخالفت با نص.

<sup>۱</sup>. دانش پژوه سطح ۳ حوزه علمیه قم، hassanheidari181@gmail.com.

## مقدمه

همه مسلمین جهان سعادت دنیوی و اخروی یک انسان را منوط به تبعیت از خداوند سبحان و پیامبر عظیم الشان میدانند. وجوب اطاعت از خدا و پیامبر از آیات متعددی از قرآن کریم استفاده می شود. نظیر آیه ی «أطیعوا الله و أطیعوا الرسول» (سوره نساء-آیه ۵۹) و آیه ی «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (سوره حشر-آیه ۷). در متون دینی از نظر اینکه چگونه بر معنا دلالت میکنند تفاوت وجود دارد؛ یعنی همان گونه که قرآن کریم به آن اشاره دارد، آیات قرآنی به محکّمات و متشابهات تقسیم می شوند، سخنان پیغمبر خدا و ائمه معصوم نیز گاهی به طور صریح بر معنای خاصی دلالت کرده بدون اینکه احتمال معنای دیگری داده شود؛ و گاهی کلام، ظهور در معنایی دارد اما احتمال معنای دیگری نیز داده میشود. به قسم اول نص و به قسم دوم ظاهر گفته میشود.

## شرح مفردات

### اجتهاد

«الاجتهاد لغه هو افتعال من الجهد بالضم و الفتح و هو الطاقه و الوسع» (نمله، المهدب فی اصول الفقه المقارن، ۱۴۳۰ق، ج ۵، ص ۲۳۱۷). کلمه ی اجتهاد در فرهنگ لغت عربی یکی از مشتقات ماده جهد و از باب افتعال است. جهد و جهد را به قدرت و توان طاقت تفسیر و معنا کرده اند. وقتی گفته می شود «اجتهاد فی الأمر» (در آن اجتهاد کرد) اینگونه میگویند که: تمام قدرت و توان خود را برای به دست آوردن آن امر به کار برد تا او را به دست بیاورد.

ایشان برای تعریف اصطلاحی نص در اصول الفقه المقارن، می نویسند: «و فی الاصطلاح هو بذل الفقیه ما فی وسعه لتحصیل ظن بحکم شرعی عملی من دلیل تفصیلی» (همان، ج ۵، ص ۲۳۱۷).

### نص

«نص در لغت به معنای آشکار، آشکار شدن و آشکار کردن است»

در معاجم لغوی در شرح ماده «نص» آورده اند: «نَصٌّ، نَصٌّ عَلَيَّ، يَنْصِصُ انْصِصَ، نَصٌّ، نَصًّا فَهُوَ نَاصٍ وَ الْمَفْعُولُ مَنْصُوصٌ» منظور از «نَصٌّ، نَصٌّ عَلَيَّ» در لغت عرب این است که ماده نص ۲ استعمال دارد: گاهی با حرف جر <عَلَيَّ> و گاهی نیز بدون حرف جر استعمال میشود. مثلا اگر کسی بگوید: «نَصَّ الْكَلَامَ»، یعنی اظهاره: آن را آشکار کرد. یعنی سخن را در حالی که معنایش صریح و آشکار و بدون ابهام بو بیان کرد. و وقتی گفته می‌شود «نَصَّ عَلَيَّ الْكَلَامَ» یعنی سخن را معین می‌کرد.

مصنف کتاب العده فی اصول الفقه در تعریف نص چنین بیانی دارد:

در تعریف نص می‌گویند: نص به سخنی گفته می‌شود که به نهایت مرحله ی بیان رسیده باشد. بیان یعنی وضوح و آشکاری، یعنی به سخنی، نص می‌گویند که از حیث آشکار بودن و وضوح به نهایت درجه برسد. (قاضی ابو یعلی، العده فی اصول الفقه، ۱۴۱۰ق، ج ۱، صفحه ۱۳۷) و برخی در تعریف نص گفته ند، نص به لفظ و سخنی گفته می‌شود که فقط یک معنا در آن محتمل باشد و برخی گفته اند نص به سخنی گفته می‌شود که ظاهر و باطن آن یکی باشد" یعنی در همان معنایی که ما از ظاهرش فهمیده ایم؛ در باطنش نیز همان معنا باشد. و برخی گفته اند ظاهر به کلامی گفته می‌شود که دو معنا در آن محتمل بوده اما ظهور یکی اقوی از دیگری باشد.

لذا نص در اصطلاح، کلام صریح و آشکاری است که احتمال خلاف و تاویل در آن نباشد و جز یک معنا از آن بر نیاید؛ به طوری که در کلام احتمال دیگری غیر از آن معنا داده نمی‌شود. به همین جهت نص از ظاهر واضح تر است چون معنایی که از نص استفاده می‌شود، مقصود اصلی شارع است، ولی معنایی که از ظاهر به دست می‌آید، اولاً و بالذات مراد شارع نیست، بلکه آن را به صورت فرعی و جنبی، در جهت زمینه سازی برای القای معنای اصلی، قصد کرده است.

### اجتهاد در مقابل نص

«اجتهاد در مقابل نص» عنوان و اصطلاحی در علم فقه و اصول است که به معنی مقدم کردن نظر شخصی بر فرمان صریح خداوند و پیغمبر اکرم (ص) می‌باشد. تمامی فقها و مجتهدان موظف اندوقتی در مقام استنباط احکام شرعی از ادله می‌باشند، از اجتهاد مقابل نص اجتناب نمایند. و عامل به این فعل، مرتکب خطای مهمی میشود آیاتی که بر عدم جواز اجتهاد مقابل نص دلالت دارند، فراوان اند و ما در این نوشته به اختصار برخی از آنها را بیان می‌کنیم.

۱) خداوند متعال در سوره ی مبارکه اعراف میفرماید: «اتَّبِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ» آنچه را از پروردگارتان به سمت شما نازل شده، پیروی کنید و از معبودهایی جز او پیروی ننمایید؛ اما خیلی کم و اندک پند و اندرز می‌گیرید.

خداوند در این آیه به پیروی و اطاعت از آنچه خودش نازل کرده دستور و اطاعت کردن از غیر ما انزل الله در واقع پیروی از اولیا و معبودهای دیگر میباشد. که نوعی شریک قرار دادن برای خداوند سبحان به حساب می‌آید. و اجتهاد مقابل نص نیز مخالفت با چیزی است که خداوند نازل فرموده و همان حکم اطاعت از اولیا و معبودهای دیگر را دارد. (محمد بن ابی بکر بن ایوب، اعلام الموقعین، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۵۰).

۲) بطلان اجتهاد در مقابل نص از آیه ی ۱۰۵ آل عمران فهمیده میشود. خداوند می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» و مانند کسانی باشید که پس از آن که دلایل روشن برایشان آمد، پراکنده و فرقه فرقه شدند. «بینه» در آیه به معنای طریق الی الله است؛ خواه این طریق، حجت و خواه دلیل دیگری باشد؛ بنابراین، بینه و دلیل، شامل نص و ظاهر می‌شود؛ از این جهت همانطور که اجتهاد کردن و مقابله با بینه و دلیل باطل است، اجتهاد و تقابل با نص و ظاهر نیز محکوم به بطلان می‌باشد چون اجتهاد در مقابل نص همانند اجتهاد در برابر بینات است.. (شیخ طوسی، التبیان، ۱۳۸۹ ش، ج ۲، ص ۵۵۰).

۳) آیه‌ی ۵۹ سوره‌ی نساء نیز اشاره به بطلان و عدم صحت اجتهاد در برابر نص دارد، خداوند میفرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» پس اگر درباره‌ی چیزی نزاع داشتید، اگر به خدا و روز واپسین ایمان دارید، آن را به کتاب خدا و پیامبر ارجاع دهید.

این آیه دلالت می‌کند که در فهم احکام دینی و مسائل شرعی رجوع به کتاب خدا و پیغمبر اکرم که مفسر کتاب خداوند می‌باشد اولویت دارد و صریح است در این که وقتی از جانب خدا و رسول اکرم و اولی الامر حکمی صادر شد، احدی حق تغییر و تبدیل و تصرف در آن را ندارد. (طباطبایی، المیزان، ۱۳۹۴ق، ج ۴، ص ۳۸۹).

### ۱. اجتهادات ابوبکر و در مقابل نص صریح قرآن و سنت پیامبر (ص)

#### ۱.۱. اجرای روز سقیفه

بعد از شهادت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) عده‌ای در سقیفه‌ی بنی ساعده جمع شدند تا جانشین پیامبر اکرم (ص) را تعیین کنند. در آنجا دست خود را گشود تا افراد حاضر با او به عنوان خلیفه و جانشین رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بیعت کنند، عده‌ای با تمایل خود و عده‌ای دیگر جبراً بیعت کردند، در حالی که همه‌ی آنها می‌دانستند پیغمبر - صلی الله علیه و آله - در زمان حیات خویش، منصب خلافت و جانشینی بلافصل خود را از جانب پروردگار به برادر و پسر عمش علی بن ابی طالب (علیه السلام) تفویض کرد (عبدالحسین شرف الدین، اجتهاد مقابل نص، ۱۳۹۲ش، ص ۳۱).

پیغمبر - صلی الله علیه و آله - از روزهای آغازین اعلام نبوت خویش تا آخرین لحظه زندگانی این مطلب را بارها با صراحت، بیان کرد و به طرق مختلف و به طور آشکار اظهار می‌داشت. بعلاوه در طول زندگی پیغمبر - صلی الله علیه و آله - پس از بعثت و از روزی که در خانه عمویش حضرت ابوطالب، بستگان خود را گرد آورد و رسالت خویش را اعلام فرمود «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (سوره شعراء، آیه ۲۱۴) تا روز واپسین مرگ خویش، مملو از این نصوص و تصریحات بود. از جمله این تصریحات در لحظه احتضار - که صحابه

در اتاق ایشان جمع بودند فرمود: (ای مردم! من به زودی از میان شما می روم و کتاب خدا و اهل بیت را در میان شما باقی می گذارم). سپس دست علی (علیه السلام) را بلند کرده و فرمود: این علی با قرآن است و قرآن نیز با علی است، این دو از یکدیگر جدا نشده تا بر حوض کوثر نزد من جمع شوند (شیخ کلینی، کافی، ۱۳۹۳ ش، ج ۱، ص ۲۹۴ و ج ۲ ص ۴۱۵ و مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ۱۴۱۲ ق، ج ۴ ص ۱۸۷۳).

### وقایع سقیفه از لسان سلمان

از سلیم بن قیس این چنین نقل شده است که گفت: از سلمان فارسی سخنانی به این شرح شنیدم: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از رحلت نمودند و مردم عوض احترام به پیکر مطهر و تشییع جنازه ایشان مشغول به کارهای خود بودند، ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح برای جدال و نزاع با قوم انصار به نزد عموم مردم آمدن و سعی در این داشتند که با دلیل و حجت، حضرت علی علیه السلام را محکوم کنند. آنها خطاب به انصار گفتند: ای گروه انصار، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از قوم قریش است و به همین جهت قریش برای امر خلافت نسبت به شما سزاوارترند. سزاوارتر از شما به امر خلافت هستند، و خداوند سبحان در قرآن اول نام مهاجرین را بیان نموده پس آنها از شما بهترند. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم فرموده اند: امامان از قریش اند (سلیم بن قیس، اسرار آل محمد «ص»، ۱۴۱۸ ق، ص ۲۱۸).

سلمان می گوید: نزد علی علیه السلام آمدم و ایشان در حال غسل دادن پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وصیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به حضرت علی (علیه السلام) این بود که فقط حضرت خودشان پیغمبر را غسل بدهند. وقتی عرض کرد: ای رسول خدا، چه کسی برای این امر مرا یاری می دهد؟ حضرت جواب دادند: جبرئیل امین خواهد آمد. علی (علیه السلام) هر عضوی را که میخواست غسل بدهد، آن عضو خودش جا به جا می شد. وقتی کار غسل دادن پیغمبر اکرم توسط حضرت علی علیه السلام تمام شد، ایشان را حنوط کرده و کفن نمود، به حضرت زهرا و حسنین (امام حسن و امام حسین) و من و ابوذر گفت داخل خانه

روید. ما داخل خانه رفته و پشت سر ایشان مشغول نماز بر بدن مطهر پیغمبر اکرم شدیم. عایشه نیز در حجره بود ولی متوجه نشد چرا که خداوند چشم او را گرفته بود. سپس به مهاجرین و انصار که حاضر بودند فرمودند که ده نفر ده نفر داخل رفته و نماز بخوانند، تا آنکه تمامی حاضرین از مهاجرین و انصار بر آن حضرت نماز خواندند. (سلیم بن قیس، اسرار آل محمد «ص»، ۱۴۱۸ق، ص ۲۱۸). سلمان فارسی می گوید: وقتی حضرت علی (علیه السلام) مشغول غسل دادن پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، به نزد ایشان آمده و در مورد کار مردم گفتم: هم اکنون ابوبکر بر بالای منبر پیغمبر رفته و مردم راضی به این نیستند که با یک دست با او بیعت کنند، بلکه با هر دو دست راست و چپ با او بیعت می کنند (سلیم بن قیس، اسرار آل محمد «ص»، ۱۴۱۸ق، ص ۲۱۹).

علی علیه السلام فرمود: ای سلمان، اولین شخصی که با ابوبکر بر روی منبر پیغمبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد میدانی که بود؟ عرض کردم: نه، ولی او را هنگامی که قبیلۀ انصار در سقیفه بنی ساعده محکوم شدند رؤیت کردم. و اولین کسانی که دست بیعت به او دادند مغیره بن شعبه و بعد از او بشیر بن سعید و سپس ابو عیبه جراح و بعد عمر بن الخطاب و سالم مولی ابی حذیفه و بعد معاذ بن جبل بودند. فرمود: درباره اینها از تو سؤال نکردم، دانستی اولین شخصی که وقتی ابوبکر بر بالای منبر رسول الله رفت با او بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه، ولی پیرمرد فرتوتی را دیدم که به عصای خود تکیه داده بود و بین دو چشمانش جای سجده ای بود که پینه آن بسیار بریده شده بود! او به عنوان اولین نفر از منبر بالا رفته و در مقابل ابی بکر سر تعظیم فرو آورد و در حالی که گریه می کرد گفت: سپاس خدایی را که مرا نمیرانید تا تو را در این مکان دیدم! دستت را «برای بیعت» باز کن. ابوبکر هم دستش را دراز کرد و با او بیعت کرد. سپس گفت: (روزی است مثل روز آدم!) و بعد از منبر پائین آمد و از مسجد خارج شد. علی علیه السلام فرمود: ای سلمان، دانستی او که بود؟ عرض کردم: نه، ولی سخنانش مرا ناراحت کرد، گویا مرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را

با شماتت و تمسخر یاد می کرد. فرمود: او ابل یس بود. خدا او را لعنت کند (سلیم بن قیس، اسرار آل محمد «ص»، ۱۴۱۸ق، ص ۲۲۰)

### ۲,۱ محروم کردن حضرت فاطمه زهرا (س) از ارث

برهان بر ارث گذاردن پیامبران، معنای عام این آیه شریفه است که می فرماید: «لِلرَّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا» (سوره نساء، آیه ۷). یعنی: برای مردان از آنچه پدر و مادر و نزدیکان به جای می گذارند سهمی است، و برای هم آنچه پدر و مادر و نزدیکان به جای می گذارند سهمی است، آنک باشد یا بسیار، سهمی است لازم و واجب و آیه شریفه: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» (سوره نساء، آیه ۱۱) یعنی: خداوند درباره ارث فرزندانتان به شما سفارش می کند، که سهم پسر مانند دو سهم دختر است. این آیات شریفه به معنی عام شامل پیامبر اکرم و سایر افراد بشر میشود.

و آیه ی دیگری که نظیر آیات فوق است: «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» (سوره انفال، آیه ۴۱) که خداوند خوردن مردار و خون و گوشت خوک و غیره را بر همگان حتی رسول خدا حرام نموده است.

خداوند رحمان در قرآن کریم در داستان حضرت زکریا چنین نقل میکند که: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي ... وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (سوره مریم، آیات ۳-۶) یعنی: (هنگامی که پروردگارش را با دعائی پنهانی خواند و گفت: پروردگارا! به راستی استخوانم سست شده ... و همانا من پس از خود از خویشاوندانم خوف دارم و همسرم نازاست. پس مرا فرزندی عطا کن که از من و خاندان یعقوب ارث ببرد و او را مورد رضایت خود قرار بده)

از ماجرای که میان دختر پیامبر حضرت زهرا (سلام الله علیها) و ابوبکر اتفاق افتاد، عموم مسلمانان اطلاع دارند که فاطمه زهرا (علیها السلام) ارث پدرش پیغمبر را از ابوبکر



طلب نمود و ابوبکر گفت: پیغمبر - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فرموده است: «لَأُورِثَ مَاتَرَكَاهُ صَدَقَةً» یعنی: ما انبیا ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما می‌ماند صدقه است و به سایر افراد مسلمین می‌رسد.

فاطمه زهرا (علیها السلام) برای اینکه ثابت کند از پیغمبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) ارث می‌برد، به آیاتی چند که ذکر میکنیم استدلال کردند. و قطعیت آن ادله به گونه ای بودند که قابل ردّ و انکار نیستند، از جمله این که که فرمود: آیا عمدا کتاب خدا را ترک کرده و آن را پشت سر گذاشتید؟ قرآنی که می‌گوید: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ» (سوره نمل، آیه ۱۶) یعنی: سلیمان نبی از حضرت داوود ارث برد.

و قرآنی که چنین بیانی دارد: در کتاب خدا مقرر شده خویشاوندان، از دیگران سزاوارترند (سوره انفال، آیه ۷۵) و همچنین می‌گوید: خداوند درباره اولادتان به شما توصیه می‌کند که - سهم پسران مانند دو سهم دختران است. (سوره نساء، آیه ۱۱)

و می‌گوید: بر شما مقرر شده هر وقت یکی از شما را مرگ در رسد، اگر مالی از او به جا مانده است، برای پدر و مادر و خویشان به طور شایسته و پسندیده وصیت کند. این حقی است بر عهده پرهیزکاران (سوره بقره، آیه ۱۸۰)

سپس حضرت زهرا سلام الله علیها فرمود: آیا خداوند آیه ای از قرآن را به شما اختصاص داده که پدر من را از آن خارج کرده است؟ یا گمان میکنید که شما از پدر من و پسر عمم نسبت به عام و خاص قرآن داناترید؟ آیا چنین می‌گویید که: ما پیرو دو دین بوده و از هم ارث نمی‌بریم؟

همچنین حضرت زهرا - علیها السلام - و ائمه معصوم به آیه «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (سوره مریم، آیه ۵)، استدلال کرده اند که پیغمبران از اموال نیز ارث می‌برند، و ارثی که در این آیه ذکر شده است مال است نه علم و نبوت (عبدالحسین شرف الدین، اجتهاد مقابل نص، ۱۳۹۲ ش، ص ۴۷).

اگر نگوییم مقصود از ازث، اموال بوده بلکه ارث را به معنای نبوت بگیریم، معنای این کلام بیهوده و لغو میشود، زیرا احدی نمی گوید: خدا یا! برای ما پیغمبری مبعوث کن و او را عاقل و از نظر اخلاق پسندیده گردان ؛ چون اگر اگر پیامبر باشد، قطعاً پسندیده است (عبد الحسین شرف الدین ، اجتهاد مقابل نص، ۱۳۹۲ش، ص ۴۷).

این که حضرت زکریا (علیه السلام) تصریح می کند که بعد از خود، از عموزادگانش بیم دارد کلام ما را تایید میکنند: «وَأَنْتِ خِفْتُ الْمَوَالِي مِنْ وِرَائِي» و اینکه از خداوند این را طلب میکنند که وارثی داشته باشد بخاطر ترس و واهمه ای است که در وجودش دارد. ترس او نیز مسلماً بخاطر مال است نه علم و نبوت ؛ زیرا حضرت زکریا (علیه السلام) دانایتر از این بود که بترسد خدا کسی را که شایستگی نبوت را ندارد به پیغمبری مبعوث گرداند، و علم و حکمت او را به کسی که شایسته نیست، واگذار نماید (عبد الحسین شرف الدین، اجتهاد مقابل نص، ۱۳۹۲ش، ص ۴۷).

### ۳،۱ آزردن یادگار رسول خدا (ص)

آزردن دختر پیغمبر، به تنهایی مخالف نصوص صریح و گفتار مسلم پیامبر (ص) است. بخاری و مسلم در صحاح خودشان در شرح حال حضرت زهرا (علیها السلام) روایتی را از مسور نقل میکنند که پیغمبر (صلی الله علیه و آله) در منبر فرمود: «فاطمه پاره تن من است ، آنچه او را می آزرده، مرا آزرده می کند، و هر چه او را ناراحت می کند باعث ناراحتی من است» (بخاری، صحیح البخاری، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۲۱۰ و مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ۱۴۱۲ق، ج ۷، ص ۱۴۱).

خود حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) نیز - چنانچه مورخان و سیره نویسان زیادی از جمله ابن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة نوشته اند: به ابوبکر و عمر گفت : ((شما را به خدا! آیانسنیدید که پیغمبر می فرمود: خشنودی من در خشنودی فاطمه، و خشم من در خشم فاطمه است، محب و دوستدار فاطمه محب و دوستدار من است و هر کس او را خشنود کند من را خشنود کرده است و هر کس یاعث خشم او شود من را خشمگین کرده

است. گفتند: آری، شنیدیم که پیغمبر اینگونه میگفت. (عبد الحسین شرف الدین، اجتهاد مقابل نص، ۱۳۹۲ش، ص ۵۶).

احمد حنبل از علی (علیه السلام) به طریق عبدالرحمان ازرق روایت می کند که آن حضرت فرمود: من در بستر خود خوابیده بودم که ناگهان پیغمبر اکرم وارد خانه شدند. حسن و حسین از پیغمبر درخواست آب کردند و پیامبر از جای رخاسته و از بی شیری که داشتیم، شیر دوشید. حسن زودتر از برادرش جلو آمد، ولی پیغمبر "صلی الله علیه و آله" او را عقب زد و شیر را به حسین داد. فاطمه - علیها السلام - فرمودند: یا رسول الله! مثل اینکه حسین را بیشتر از حسن دوست داری؟ فرمود: نه! حسین زودتر درخواست آب کرد و برای همین اول به او نوشاندم. سپس پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: من و تو (فاطمه) و این دو (حسن و حسین) و این که آرمیده (علی) روز قیامت در یکجا خواهیم بود (ابن حنبل، مسند احمد، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۰).

وقتی فاطمه زهرا (علیها السلام) برای پس گرفتن ارث و حق خود آنها را به محاکمه کشید، نور چشم پیامبر اکرم را مانند زنان دیگر به حساب آوردند و او را در ادعای حقی که داشت، صاحب حق ندانستند. بلکه می توان گفت: که او را مانند سایر زنان هم به حساب نیاوردند؛ زیرا زن مسلمان اگر برای اثبات ادعای خود یک شاهد عادل مسلمان بیاورد، برای شاهد دوم، می تواند قسم خورده و به قسم خوردنش اکتفا نمود. و اگر سوگند یاد نکند ادعای او رد میشود. اما وقتی فاطمه زهرا (علیها السلام) دختر والا گهر پیامبر، به عنوان شاهد علی {علیه السلام} را آورد، چون یک شاهد بود مدعای او را نپذیرفتند! در صورتی که می بایست او را حداقل همانند سایر زنان مسلمین، قسم داده و اگر قسم نخورد، ادعایش را رد کنند، ولی آنها ادعای او را به سرعت رد کردند و از او نخواستند قسم بخورد! با اینکه فدک هنوز در دست حضرت زهرا (علیها السلام) بود و ایشان در آن تصرف داشت و طبق قانون شرع، مدعی باید بینه و شاهد اقامه کند. (نه ذوالید و متصرف) تا به گفتار پیغمبر «البینه علی المدعی والیمین علی من أنکر» عمل کرده باشند (عبد الحسین شرف الدین، اجتهاد مقابل

نص، ۱۳۹۲ش، ص ۵۸). این حدیث از جمله کلام صریح و مسلم پیغمبر (صلی الله علیه و آله) است که خلیفه اول در مقابل آن اجتهاد کرد و رأی خود را مقدم بر دستور پیامبر (صلی الله علیه و آله) داشت (متقی هندی، کنز العمال، ۱۴۰۹ق، ص ۲۳۷).

## ۲. اجتهادات عمر در مقابل نص صریح قرآن و سنت نبوی (ص)

۱۱، ۲. اهانت نسبت به رسول خدا (ص) و جلوگیری از نوشتن منشور

### ابدی آن حضرت

این واقعه یکی از حوادثی است که در تاریخ اسلام مسلم و قطعی می‌باشد. صحاح و منابع دست اول و دارای اعتبار اهل سنت، آن را ثبت نموده و مورخان و سیره نویسان آنها، آن را بطور ارسال مسلم نقل کرده اند (عبدالحسین شرف الدین، اجتهاد مقابل نص، ۱۳۹۲ش، ص ۷۷).

قضیه از این قرار بود که وقتی عمر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به روزهای پایانی اش نزدیک میشد، آن حضرت به جمعی از اصحاب که به عیادتش رفته بودند، فرمود: «قلم و دواتی برایم بیاورید تا برایتان نامه ای بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید». ولی بعضی از صحابه به مخالفت برخاستند و مانع نوشتن این نامه شدند.

صحیح بخاری که جزء معتبرترین کتب نزد عامه بعد از قرآن می‌باشد این حدیث را در شش مورد نقل کرده است (بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۰ق، کتاب العلم، باب کتابه العلم، ح ۴ و کتاب الجهاد والسير؛ باب ۱۷۵، ح ۱ و کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲ و کتاب المغازی، باب ۸۴، باب مرض النبی ووفاته، ح ۴ و باب ۸۴، ح ۵ و کتاب المرضی، باب ۱۷، باب قول المريض قوموا عني، ح ۱) و مسلم نیشابوری در صحیح هود سه بار این حدیث را بیان نموده است (مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ۱۴۱۲ق، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۶ و باب ۶ ح ۷ و باب ۶، ح ۸)

بخش نخست این ماجرا مطابق نقل «مسلم» در کتاب صحیح خود چنین است: سعید بن جبیر می گوید: ابن عباس گفته است: پنج شنبه و چه روز پنجشنبه سختی بود! (طبق نقل

طبری و ابن حجر در فتح الباری که حضرت روز پنجشنبه بیمار شده و روز دوشنبه رحلت کردند (ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ۱۴۲۴ق، ج ۷، ص ۷۳۹). در آن لحظه ابن عباس به گریه افتاد و سیل اشک از دیدگانش جاری بود. سپس ادامه داد: رسول خدا فرمود: «برای من قلم و کاغذی آورده تا برای شما چیزی بنویسم که پس از آن هرگز گمراه نشوید...» (مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ۱۴۱۲ق، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۷).

در ابتدا چیزی که به ذهن می آید این است که باید همه اصحاب که حضور داشتند با شنیدن این خواسته رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، با شوق و علاقه فراوان قلم و دواتی حاضر بکنند، تا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) وصیت نامه اش را بنویسد؛ چون مطابق با نص صریح قرآن کریم اطاعت امر و دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) واجب است «و ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» (سوره حشر، آیه ۷) و همچنین، این نوشته برای عدم ضلالت ابدی و هدایت جاودانه آنان بوده است؛ و علاوه بر این پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اواخر عمر شریفشان به سر میبردند و قطعاً کلماتی جامع و هدایت ویژه ای را بیان می نمودند. به همین جهت، صحابه باید برای شنیدن و دریافت این دستورات از پیامبر اکرم کوتاهی نکرده و سریعاً قلم و دوات حاضر کنند؛ ولی شگفت آور آنکه جمعی از صحابه با حضرت مخالفت کردند.

در صحیح بخاری هم اینگونه آمده است: که پس از درخواست رسول خدا (صلی الله علیه و آله) برای مه یا ساختن قلم و دوات، «عمر» گفت: «إِنَّ النَّبِيَّ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ!!»، و عند کم القرآن، حسبن کتاب الله؛ بیماری بر پیامبر چیره شده است (که چنین سخنانی می گوید)، قرآن نزد شماست و کتاب خدا ما را کافی است» (بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۰ق، کتاب المرضی، باب ۱۷، باب قول المريض قوموا عني، ح ۱). بخاری این مطلب را با مقدار کمی تفاوت در محل دیگری از کتاب خود از قول عمر نقل کرده است؛ او می نویسد: ابن عباس می گوید؛ وقتی که بیماری پیامبر شدت یافت، فرمود: «ائتونی بکتاب اکتب لکم

کتاباً لا تضلّوا بعده، قال عمر: إنّ النبیّ (صلی الله علیه وآله) غلبه الوجع، وعندنا کتاب الله حسبنا؛ برای من کاغذی حاضر کنید، تا برای شما نامه ای بنویسم که پس از آن گمراه نشوید! عمر گفت: بیماری بر پیامبر چیره شده و کتاب الهی که ما را کافی است، نزد ماست». (بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۰ق، کتاب العلم، باب ۳۹، باب کتابه العلم، ح ۴). صحیح مسلم نیز در یک مورد (از سه مورد) نام معترض را عمر ذکر کرده است (مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ۱۴۱۲ق، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۸).

اگر این کلمات و سخنان ناروا را در نظر نگیریم، مطلب دیگری که قابل توجه می‌باشد نزاع و کشمکش بعضی از صحابه در محضر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) می‌باشد. یک عده به پشتیبانی از عمر پرداخته و عده ی دیگری با او مخالفت نموده و می‌گفتند: اجازه دهید رسول خدا (صلی الله علیه وآله) وصیت نامه اش را بنویسد. همان گونه که در بعضی از روایات صحیح بخاری آمده است: «فاختلفوا و کثر اللّغَطُ؛ آنها اختلاف کردند و هياهو و داد و فریاد زیاد شد» (بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۰ق، کتاب العلم، باب ۳۹، ح ۴). در چهار روایت در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است: «فتنازعوا ولاینبغی عند نبیّ تنازع؛ به نزاع و کشمکش پرداختند در حالی که این کار در محضر پیامبر (صلی الله علیه وآله) شایسته نبود». (بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۰ق، کتاب الجهاد والسیر، باب ۱۷۵، ح ۱؛ کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۴؛ کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲؛ و مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ۱۴۱۲ق، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۶)

در سه روایت در صحیح بخاری و مسلم (با اندکی اختلاف در تعبیرات) آمده است: «فاختلف اهلُ البیت فاختصموا، فکان منهم من یقول: قریبوا یکتب لکم النبیّ کتاباً لن تضلّوا بعده، ومنهم من یقول ما قال عمر؛ اهل خانه اختلاف کردند و با هم به درگیری و خصومت پرداختند. برخی از آنها می‌گفتند: قلم و دوات را حاضر کنید تا برای شما نامه ای بنویسد که پس از آن هرگز گمراه نشوید و برخی نیز سخن عمر (که بیماری بر پیامبر غلبه

کرده) را می‌گفتند». (بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۰ق، کتاب المرضی، باب ۱۷، ح ۱؛ کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۵؛ و مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ۱۴۱۲ق، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۸). این مطالب کاملاً بیان می‌کند که برخی در محضر حضرت مشغول نزاع و خصومت شده و این سخنان ناگوار ردّ و بدل شد!

واکنشی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با دیدن این نزاع و درگیری بین اصحاب از خود نشان داد نیز قابل توجه است. صحیح بخاری و مسلم در این باره نقل می‌کنند: دو نوع عکس العمل از آن حضرت نقل شده است: ۱- فرمود: «قوموا عَنِّي وَلَا يَنْبَغِي عِنْدِي التَّنَازُعُ؛ از نزد من برخیزید (و دور شوید) که در محضر من نزاع و کشمکش سزاوار نیست» (بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۰ق، کتاب العلم، باب ۳۹، ح ۴- صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۵- کتاب المرضی، باب ۱۷، ح ۱ و مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ۱۴۱۲ق، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۸).

در این تعبیر کاملاً مشخص و واضح است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از حرف و رفتار آنها بسیار ناراحت و خشمگین شده اند. هنگامی که نزاع و کشمکش پیش آمد و حرف‌های زشتی به آن حضرت زده شد، فرمود: «ذرونی، فإلذی أنا فیهِ خیر مما تدعونی إلیهِ؛ مرا به حال خودم واگذارید! چرا که این حالتی که من در آن هستم بهتر از چیزی است که مرا بدان فرا می‌خوانید». (بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۰ق، کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲؛ کتاب المغازی، باب ۸۴، ح ۴؛ کتاب الجهاد والسیر، باب ۱۷۵، ح ۱) (در این حدیث، به جای «ذرونی» کلمه «دعونی» آمده است). در صحیح مسلم، کتاب الوصیه، باب ۶، ح ۶، نیز آمده است: قال: «دعونی فإلذی أنا فیهِ خیر». اشاره به حالت توجه مخصوص به خدا در آخرین ساعات عُمر است.

### اندوه فراوان ابن عباس برای چه بود؟

طبق روایاتی که کتب صحاح اهل سنت نقل کرده اند؛ وقتی ابن عباس ماجزای آن روز را گزارش میدهد، اول با تأسف و ناراحتی از آن یاد کرده و سپس آن واقعه را نقل میکند، به عنوان نمونه: «سعید بن جبیر - مطابق نقل صحیح بخاری - می گوید، ابن عباس می گفت: «یوم الخمیس و ما یوم الخمیس؛ روز پنج شنبه، چه روز پنج شنبه دردناکی؟ سپس سعید بن جبیر می افزاید: «ثُمَّ بَکَى حَتَّى بَلَ دَمْعَهُ الْحَصَى؛ سپس (ابن عباس) آن قدر گریست که قطرات اشک چشمش روی سنگریزه های زمین افتاد» (بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۰ق، کتاب الجزیه، باب ۶، ح ۲ - مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ۱۴۱۲ق، کتاب الوصیه، باب ۶۰، ح ۶۰ و ح ۷).

معلوم است که تأسف ابن عباس و اشک ریختن زیادش، به دو جهت بوده است؛ هم به جهت جسارتی که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شد و هم به خاطر جلوگیری از نوشتن آن حضرت؛ که اگر می گذاشتند حضرت آن مکتوبه را مینوشتند؛ از گمراهی امت جلوگیری می شد.

## ۲،۲ ندانستن احکام تیمم و حکم کردن اشتباه

«فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُورًا» (نساء/۴۳) پس اگر آب نیافتید، بر خاکی پاک تیمم کنید و صورتها و دستهایتان را به آن مسح کنید، که خداوند بخشاینده مهربان است.

بخاری و مسلم در صحیح خود (در باب تیمم) از سعید بن عبدالرحمن بن ابزی، روایت نموده و او از پدرش نقل میکند که در زمان خلافت عمر مردی به نزد او آمد و گفت: من جنب شده ام و آب نیافته ام؟ عمر گفت: هر گاه آب پیدا نکردی نماز نخوان تا آب پیدا کرده و غسل کنی!! عمار یاسر از صحابه حاضر بود و گفت: یادت رفته که در یکی از سفرها من و تو بر حسب اتفاق احتیاج به غسل پیدا کردیم. چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من به گمان اینکه تیمم اینطور است به نیت تیمم بدل از غسل خود را در خاک غلطانده



و نماز خواندم. سپس پیغمبر (صلی الله علیه وآله) فرمود: برای تیمم همین که کف دستهایت را به زمین زده و صورت و پشت دستهایت را مسح کنی کافی می‌باشد. عمر گفت: ای عمار از خدا بترس عمار گفت: اگر می‌خواهی این را نقل می‌کنم (بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۰ق؛ ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۳۳۱ و مسلم نیشابوری، صحیح مسلم، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۱۷۳، ح ۱۱۲).

گفته اند: عبدالله بن مسعود در این مورد رأی عمر را پذیرفت؛ زیرا بخاری در صحیح خود نقل کرده است که شقیق بن سلمه می‌گوید: ابو موسی اشعری و عبدالله بن مسعود در جایی بودند و من هم رفتم و در کنار آنها نشستم. ابو موسی رو به عبدالله کرده و گفت: وقتی شخصی جنب شد و نتوانست آب پیدا کند وظیفه اش چیست؟ عبدالله گفت: نماز نمی‌خواند تا بتواند آب پیدا کند. ابو موسی گفت: پس این سخن را که عمار از پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل می‌کند چه می‌کنی: کافی است که کف دو دستت را به زمین بزنی. عبدالله بن مسعود گفت: مگر نمی‌بینی که عمر به این قانع نشده است. ابو موسی گفت: گفته عمار را به کنار زده و رها کن، با این آیه چه می‌کنی و آیه ۶ سوره مائده را برایش تلاوت کرد. راوی نقل می‌کند: عبدالله بن مسعود نفهمید که ابو موسی چه می‌گوید (بخاری، صحیح بخاری، ۱۴۱۰ق؛ ج ۱، ص ۵۰).

آنچه از این روایت بر می‌آید این موارد است:

الف: عمر قائل بود که جنب تا وقتی آب نیابد، نماز نخواند و تیمم هم نمی‌تواند بکند. احمد بن حنبل نیز در مورد همین داستان از قول عمر روایت کرده است: «فَقَالَ عُمَرُ: "أَمَا أَنَا فَلَمْ أَكُنْ لِأَصَلِّيَ حَتَّى أَجِدَ الْمَاءَ"» (عمر ابن حنبل، مسند أحمد بن حنبل، ۱۴۱۶ق، ج ۳۱، ص ۱۷۵ رقم ۱۸۸۸۲) گفت: پس من نماز نمی‌خوانم تا آب بیابم

ب: این فتوای عمر بعد از نزول آیه تیمم بوده است زیرا جناب عمار (رضی الله عنه) به سخن رسول الله (صلی الله علیه و آله) در شرح آیه تیمم اشاره می‌کند.

ج: عمر بن خطاب از نقل سخن رسول الله صلی الله علیه وآله در میان مردم جلوگیری می کند زیرا او، جناب عمار رضی الله عنه را از نقل آن نهی می کند.

### ۳,۲ تعیین شورا

خلیفه دوم که خود را در اواخر عمر میدید، دستور داد بعد از مرگش برای تعیین خلیفه، شورایی برپا شود که آن شورا را شش تن صحابه بزرگ پیغمبر، که یکی از آنها علی (علیه السلام) بود؛ تشکیل میدادند. آن هم چه کسی؟ کسی که بعد از نبی اکرم بهترین فرد بشر بود. او جوانمرد دین اسلام و زمان حیات حضرت رسول بود که خداوند منان در سوره بقره آیه ۲۰۷ جان فشانی ایشان برای نجات جان رسول خدا را بیان کرده و تحسین نموده است و همچنین در آیه مباحله (آل عمران/۶۱) او را نفس و جان پیغمبر معرفی میکند. کسی که لحظه ای از پیغمبر جدا نشد. و طبق کلام نبی اکرم باب مدینه علم حضرت رسول بود که هر کس بخواهد وارد شهر علم پیغمبر شود، باید از این درب وارد گردد. (عبد الحسین شرف الدین، اجتهاد مقابل نص، ۱۳۹۲ش، ص ۱۴۹)

حضرت علی علیه السلام بیانی راجع به این شورا دارند: خداوند چه شورایی! من چه زمانی در مقابل اولین آنها در برتری و شایستگی مورد شک بودم که امروز هم پایه این اعضای شورا قرار بگیرم؟! ولی به خاطر احقاق حق در فراز و نشیب شورا با آنان هماهنگ شدم، در آنجا یکی به خاطر کینه اش به من رأی نداد و دیگری برای بیعت به دامادش تمایل نمود. تا اینکه سومی به حکومت رسید و برنامه ای جز انباشتن شکم و تخلیه ی آن نداشت و اقوام پدری او (یعنی بنی امیه) به همراهی اش برخاستند و چون شتری که گیاه تازه بهار را با ولع میخورد دست به غارت بیت المال زدند. در نتیجه ی این اوضاع رش ته اش پنبه شد و اعمال او کارش را ساخت و شکمبارگی سرنگونش کرد. (نهج البلاغه، خطبه ۳)

این شورا لوازم بسیار سوء و عواقب ناهنجاری داشت که زیانبخش ترین نتیجه را در اسلام به جای گذاشت. ابن قتیبه دینوری در این باره می نویسد: وقتی عمر در سال ۲۳ هجری، خنجری از فیروزان (ابو لؤلؤ) خورد و امیدی به حیات خود نداشت، به او گفتند: چه خوب

می شد اگر کسی را به جای خود منصوب میکردی؟ عمر گفت: اگر ابو عبیده جراح در قید حیات بود، او را به عنوان خلیفه مسلمین منصوب می کردم چون او امانتدار این امت بود. و اگر سالم غلام ابو حذیفه نیز زنده بود او را خلیفه بعد از خود انتخاب میکردم می کردم؛ چون محبت زیادی به خداوند داشت. برای خلیفه شدن پسرش عبدالله را پیشنهاد کردند ولی قبول نکرد. مردم بیرون رفته و دوباره برگشتند و گفتند: اگر وصیت کنی چه کسی بعد از تو خلیفه باشد امر خوبی است. عمر گفت: سفارش میکنم که اینها «علی، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، سعد وقاص، زبیر و طلحه» شورایی را بعد از من تشکیل داده و بعد از مشورت یکی را از میان خود انتخاب کنند. وقتی کسی انتخاب و به منصب خلافت رسید، بقیه باید او را در این امر یاری کرده و تنها نگذارند. آنگاه شش نفر مزبور را فرا خواند و به آنها گفت: بعد از مرگ من، صهیب به جای من نماز خوانده و شما تا سه روز باهم مشورت کنید، در روز چهارم حتما باید یکی از شما به عنوان خلیفه انتخاب شود.

به شخصی به نام ابو طلحه انصاری دستور داد تا پنجاه تن از مردان انصار را انتخاب کرده و به همراه صهیب از این شش نفر مراقبت کنند تا بعد از سه روز، کار انتخاب خلیفه انجام شود. و به صهیب امر کرد تا در این سه روز برای مردم نماز بخواند. آن شش نفر هم باید به خانه ای رفته و صهیب با ابو طلحه انصاری و نفراتش با شمشیر برهنه، بیرون از خانه مراقب باشند. همچنین به او گفته بود اگر پنج نفر در مورد یکی به توافق رسیدند، و تنها یک نفر مخالفت کرد، با شمشیرت سر او را قطع کن. و در صورتی که توافق بین چهار نفرشان اتفاق افتاد، و دو نفر دیگر به مخالفت درآمدند، سر هر دو را قطع کن و اگر دو گروه سه نفری شدند، خلیفه در گروهی است که عبدالرحمن بن عوف در میان آنها باشد. سه نفری که مخالف بودند بکشید! و اگر بعد از گذشت سه روز هیچ توافقی نکردند گردن هر شش نفر را بزنید! و امر تعیین خلیفه را بر عهده مردم گذاشته و اجازه دهید خود مسلمانان مشورت کرده و هر کس را خواستند برای خود انتخاب نمایند. (ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ۱۴۱۰ق، ص ۴۳).

دستور تشکیل شورا در روایات سنی و شیعه به حد تواتر رسیده است. تاریخ نویسان زیادی مثل طبری در حوادث سال بیست و سوم در (تاریخ امم و ملوک) و ابن ابی الحدید در (شرح نهج البلاغه، ۱۴۰۴ق، جلد اول، صفحه ۶۲) در شرح خطبه شقشقیه و سایر مورخین نقل کرده اند. وقتی امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - این را شنید فرمود: خلافت از ما منحرف شد

ابن اثیر در الکامل فی التاریخ و طبری در تاریخ طبری از عباس نقل میکنند که پرسید از کجا دانستی؟ فرمود: من و عثمان را با یکدیگر مقایسه کرده و یکجا قرار داد، و گفت خلیفه با گروهی است از نظر تعداد بیشتر باشند. و در صورت مساوی شدن دو گروه، خلیفه در آن گروهی است که عبدالرحمن بن عوف در بینشان باشد. سعد وقاص هم برادر زاده عبدالرحمن است و با او مخالفت نمی کرد. عبدالرحمن نیز داماد عثمان است و با هم اختلافی نداشتند. (عبدالحسین شرف الدین، اجتهاد مقابل نص، ۱۳۹۲ش، ص ۱۴۹).

### نتیجه گیری

از نظر اسلام آن چه که از آیات قرآن و گفتار پیامبر اکرم (ص) صریح و روشن است، همان را باید پیروی کرد و اگر در برابر آن توجیهاتی کرده و آن را "اجتهاد" بنامیم، "اجتهاد در برابر نص" است و چنین اجتهادی قطعاً باطل است و سر از کفر و گمراهی در می آورد.

بنابراین: اجتهاد در مقابل نص مصداق افتراء بر خداست.

یکی از مواردی که به شدت از آن نهی شده و از مسیبات ضلالت و گمراهی شمرده شده است افتراء بر خداست. خداوند متعال در آیه ۱۱۶ سوره مبارکه نحل می فرماید:

«وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتَكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ»؛ و به سبب دروغی که زبانتان گویای به آن

است، نگوئید: این حلال است و این حرام، تا به دروغ به خدا افترا بزنید [ که این حلال و حرام حکم خداست ]؛ مسلماً کسانی که به خدا دروغ می‌بندند، رستگار نخواهند شد) آیه در صدد بیان این است که هر چیزی را که کسی از جانب خود حکم حلال یا حرام بودن به آن بدهد، جزء مصادیق دروغ بستن به خدا و افتراء علی الله بوده و عاقبت این کار هم قطعاً گمراه شدن و عدم رستگاری می‌باشد. نسبت دادن حلیت و حرمت از جانب خود به احکام الهی، همان نسبت کذب به خدا و از مصادیق «افتراء علی الله» بوده که انسان را از مسیر سعادت دور کرده و عامل گمراهی او به حساب می‌آید. و هر راهی که آدمی را به سمت ضلالت ببرد واضح البطلان است، پس اجتهاد کردن و رأی دادن در مقابل نص حکم دیگری جز بطلان ندارد. میتوان گفت اجتهاد در مقابل نص بدعت بوده و حتی به مراتب بدتر از بدعت می‌باشد.

برای موارد بدعت دو امر را ذکر کرده اند:

۱- "اخراج ما من الدین" یعنی چیزی که از مسائل دینی شمرده میشود را از دین خدا خارج کرده و از گزاره های شرعی به حساب نیاورند. مانند اینکه مسأله وجوب حجاب جزء مسائل دینی و اعتقادی است، و ما اگر آن را انکار کنیم یکی از مسائل مهم و قطعی دینی را از دین جدا و خارج کرده و این نیز بدعت محسوب میشود.

۲- "ادخال ما لیس فی الدین فی الدین" یعنی چیزی را که از تحت مسائل دینی خارج بوده و جزء گزاره های منصوص شارع مقدس نبوده، داخل در مسائل دینی کرده و آن را جزء دین به حساب بیاوریم.

> اجتهاد در مقابل نص، گناه و عصیان می‌باشد <

خداوند متعال در سوره مبارکه احزاب آیه ۳۶ می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونُوا خَيْرَهُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ  
وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا»

و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد هنگامی که خدا و پیامبرش کاری را حکم کنند برای آنان در کار خودشان اختیار باشد؛ و هرکس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند یقیناً به صورتی آشکار گمراه شده است. اجتهاد در مقابل نص نه تنها نظر دادن در امری است که حکم خداوند سبحان و پیغمبر اکرم در آن وجود دارد، بلکه در برخی از موارد، سخنی مخالف و متضاد با آن است. به همین جهت این «اجتهاد نمودن» و این اظهار نظر در مقابل نص صریح، گمراهی روشن و عصیان پروردگار است. پس چنین اجتهادی، جز بطلان حکم دیگری ندارد.

### فهرست منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ابن ابی الحدید، «شرح نهج البلاغه»، ج ۱، چ ۲، مکتبه مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، «فتح الباری»، ج ۷، چ ۱، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۴ق.
۵. ابن حنبل، احمد بن محمد، «مسند احمد»، ج ۱، چ ۱، دار الحدیث، قاهره، ۱۴۱۶ق.
۶. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، «الامامه و السیاسه»، ج ۱، چ ۱، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۷. بخاری، محمد بن اسماعیل، «صحیح بخاری»، ج ۱، چ ۲، لجنه احیا کتب السنه، قاهره، ۱۴۱۰ق.
۸. شرف الدین، عبدالحسین، «اجتهاد مقابل نص»، ج ۱، چ ۱۳، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۹۲ش.
۹. قاضی ابو یعلی، «العدة فی اصول الفقه»، ج ۱، چ ۱، مکتبه الرشد، ریاض، ۱۴۱۰ق.
۱۰. کلینی، محمد بن یعقوب، «اصول کافی»، ج ۱، چ ۴، دار الثقلین، قم، ۱۳۹۳ش.
۱۱. المتقی، علماء الدین، «کنز العمال»، ج ۱، چ ۱، موسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ق.

۱۲. محمد بن ابی بکر، «اعلام الموقعین عن رب العالمین»، ج ۱، چ ۱، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۱۳. نمله، عبدالکریم، «المهذب فی اصول الفقه المقارن»، ج ۵، چ ۱، مکتبه الرشد، ریاض، ۱۴۳۰ق.
۱۴. نیشابوری، مسلم بن حجاج، «صحیح مسلم»، ج ۱، چ ۱، دارالحدیث، قاهره، ۱۴۱۲ق.
۱۵. هلالی، سلیم بم قیس، «اسرار آل مجمد»، ج ۱، چ ۲، نشر الهادی، قم، ۱۴۱۸ق.